

نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی

متن سخنرانی

مehوش صالحی

در «سمینار سراسری تشکلهای مستقل زنان، زنان دگر و همجنس‌گرای
ایرانی» برلین 2019

برگرفته از نشریه زنان : گاه‌نامه شماره 93 مارس 2019

نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی در اروپا

من در صحبت امروز با یک تعریف کوتاه از سرمایه‌داری، سه مرحله‌ی نسبی آن یعنی سرمایه‌داری کلاسیک، سیاست اقتصادی کینزیانی و سیاست اقتصادی نئولیبرال را مورد بحث قرار می‌دهم، تا حدی تفاوت دو گرایش اقتصادی اخیر را توضیح می‌دهم، بعد می‌پردازم به فلسفه، ویژگی‌ها و تاریخچه سیاست اقتصادی نئولیبرال.



در میانه یک گریزی به قرارداد برتون وودز می‌زنم و دو سیستم ارزی مربوط به آن را کوتاه توضیح می‌دهم. بعد به روند شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپا و ارز مشترک به عنوان یک پروژه‌ی تاریخی مهندسی شده‌ی اقتصاد نئولیبرال می‌پردازم.

قسمت آخر صحبت من به زمینه‌ی شکل‌گیری جریان‌های دست راستی در اروپا و علل رشد نفوذ آنها اختصاص دارد. در این بخش همین‌طور علت‌های کاهش نفوذ احزاب جاافتاده و به ویژه فروپاشی احزاب سوسیال دموکرات در اروپا را مورد بحث قرار می‌دهم.

نظام سرمایه‌داری کلاسیک

نظام سرمایه‌داری که از اوایل انقلاب صنعتی تا حدود جنگ جهانی دوم غالب بود یک نظام اقتصادی اجتماعی است که در آن ابزار تولید در

مالکیت خصوصی است. تنظیم تولید و مصرف از طریق بازار انجام می‌گیرد و انگیزه‌ی آن تلاش برای سود و انباشت سرمایه است.

گرایش عمومی آن به سمت ساختن مونوپول‌ها و کارتل‌های اقتصادی و همچنین رشد سرمایه‌ی مالی است.

بنابر این تعریف، دو سیستم بعدی یعنی هم اقتصاد کینزیانی و هم اقتصاد نئولیبرال هر دو در خطوط اساسی خود یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و تکیه بر نقش بازار بر سرمایه‌داری کلاسیک متکی هستند.

سیاست اقتصادی کینزیانی از بعد از جنگ جهانی دوم تا سال‌های ۷۰ قرن بیستم میلادی

بعد از جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۴ تا اوایل سال‌های هفتاد قرن بیستم میلادی سیستم سرمایه‌داری حاکم در غرب کمابیش مبتنی بر گرایش کینزیانی بود.

این گرایش اقتصادی که بر تئوری‌های چون ماینهارد کینز اقتصاددان انگلیسی متکی است، بر این باور بود که مسالهی عرضه و تقاضا روند اقتصاد را تنظیم می‌کند، اما مداخله‌ی دولت در سیستم مالیاتی و سیاست پولی برای تنظیم بازار کالا و نیروی کار را ضروری نیز می‌دانست.

چند ویژگی اقتصاد کینزیانی عبارت بودند از:

- تنظیم بازار تولید بر مبنای عرضه و تقاضا
- دخالت سیاست و دولت در تنظیم روند اقتصادی، استفاده از قرصه‌های دولتی برای رونق بخشیدن به بازار کار و تنظیم اقتصاد ملی با اهرم‌های مالیات و سود سرمایه
- غالب بودن اقتصاد مولد و یا اقتصاد واقعی
- تاکید بر اقتصاد ملی خودکفا در مقابل درهم تنیده‌گی بین‌المللی

دوران رواج اقتصاد کینزیانی به ویژه در سال‌های ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم میلادی که سال‌های بازسازی بعد از جنگ جهانی دوم بود منجر به رونق اقتصادی بی سابقه و اشتغال کامل شد.

این امر باعث یک تغییر وزنه در اهرم قدرت سیاسی و بالا رفتن قدرت

اتحادیه‌های کارگری، حزب‌های سوسیال دموکرات و سوسیالیست در غرب گردید.

همین قدرت‌گیری نیروی طبقه‌ی کارگر و متوسط و به تبع آن به قدرت رسیدن احزاب سوسیال دموکرات و همچنین ترس از خطر سوسیالیسم و کمونیسم بود که باعث رسمی شدن حقوق کارگری و کارمندی مانند ۴۰ ساعت کار در هفته، حق اعتصاب، مصونیت از اخراج، حق بی‌کاری، ایمنی کار، آموزش رایگان، بیمه‌ی بازنشستگی و بهداشت و ایجاد مسکن ارزان و کلن گسترش و تعمیق بخش خدمات رسانی دولت‌ها شد.

در آلمان از این سیستم به عنوان اقتصاد بازار سوسیال یاد می‌شود و البته در کشورهای سکاندیناوی این سیستم جا افتاده‌تر و پر دوام‌تر بود.

از ویژه‌گی‌های این دوره غالب بودن اقتصاد مولد و یا اقتصاد واقعی و نیز غالب بودن مبادله‌ی کالا در تجارت بین‌المللی بود.

در این دوره بخش خصوصی اقتصاد بیشتر حوزه‌ی تولید را در بر می‌گرفت و بخش خدمات مانند راه و ترابری، پست و تلفن، آموزش، بهداشت و درمان، آب و برق و ارتش و پلیس و غیره در حوزه‌ی دولتی بود.

دولت‌های موسوم به دولت‌های رفاه ملی با این دوره از رواج اقتصاد کینزیانی منطبق هستند.

توافق نامه برتون وودز، دلار، طلا، شوک نیکسون

من در این جا کوتاه به یک موافقت‌نامه‌ی بین‌المللی مهم می‌پردازم که در تعیین ارزش پول و روند اقتصاد جهانی به ویژه اقتصاد مالی نقش کلیدی دارد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، در جولای ۱۹۴۴ نماینده‌گان ۴۴ کشور جهان در برتون وودز آمریکا یک موافقت‌نامه در باره‌ی تنظیم روابط بین‌المللی ارز امضا کردند که بر اساس آن دلار مرجع تمام ارزها قرار گرفت و نیز ارزش دلار به پشتوانه‌ی طلا گره خورد.

در ضمن بر مبنای این طرح دلار تبدیل به تنها ارز در مبادلات بین‌المللی گشت و کشورهای دیگر برای داشتن توان مبادله‌ی خارجی دست به ایجاد ذخیره‌های ارزی دلار زدند.

چند نهاد دیگر هم بنیان گذاشته شدند که بر اجرای این توافق از

طرف دولت‌ها نظارت کنند، از این جمله بودند صندوق بین‌المللی ارزو بانک جهانی.

این موافقت‌نامه در کنار گرایش اقتصاد کینزیانی تا حدودی سیستم مالی دنیا را تا اوایل سال‌های هفتاد قرن بیستم میلادی تنظیم می‌کرد.

در اوایل سال‌های هفتاد بر اثر عواقب جنگ ویتنام و چندین علت دیگر دلار به شدت زیر فشار رفت و بنا بر توصیه مشاوران مالی از جمله میلتون فریدمن که بعدها به پدر اقتصاد نئولیبرال معروف شد ریچار نیکسون در ۱۳ آگوست ۱۹۷۱ قرارداد برتون وودز را یک شبه و یک طرفه لغو کرد و دلار و به تبع آن تمامی ارزها را از وابسته‌گی به طلا آزاد کرد و بانک مرکزی آمریکا دست به چاپ بی سابقه دلار زد.

این واقعه که به شوک نیکسون معروف شد منجر به استقرار سیستم پولی دیگری به اسم Free Floating Fiat یعنی ارز شناور آزاد شد و در واقع راه را برای تسلط سرمایه مالی بین‌المللی و رشد روزافزون نقدینه‌گی باز کرد. بدون این واقعه تاریخی سیستم مالی فعلی و رشد اقتصاد نئولیبرال به شکل امروزی آن ممکن نبود.

فلسفه سیاسی اقتصادی نئولیبرالیسم

من در این جا بسیار خلاصه به فلسفه سیاسی نئولیبرالیسم و تصویر انسان در آن از دیدگاه‌های فریدریش آگوست گراف فون هایک، نظریه پرداز سیاست اقتصادی اهل اتریش می‌پردازم.

او خود این دیدگاه را تکامل فرهنگی بر گرفته از تئوری تکامل بیولوژیک داروین نام داده است، که می‌توان آن را داروینیسم اجتماعی نیز نامید.

در این دیدگاه بزرگ‌ترین انگیزه‌ی انسان پیروی از منافع شخصی است، آزادی انسان و همچنین آزادی مالکیت مصون از تعرض و دست درازی است. هر انسانی خود مسؤول شکست یا پیروزی در سرنوشت خود است.

در دیدگاه او بازار آزاد نقش محوری دارد و معتقد بود که تکامل فرهنگی تنها در تسلیم به نیروهای غیر مرئی بازار و رقابت پیوسته ممکن است و تلاش برای کنترل و هدایت اقتصاد و بازار از طرف سیاست منجر به توتالیتاریسم و یا تمامیت‌گرایی سیاسی می‌گردد. از این رو ایدآل او یک دولت حداقل ولی نیرومند بود که نظم و امنیت بازار را

حفظ کند ولی در روند اقتصاد دخالت نکند.

نظریه‌های فون هایک بعد از جنگ جهانی دوم در سایی سیاست اقتصادی کینزیانی فرو رفت اما همچنان طرفداران خود را داشت. یکی از بزرگ‌ترین پیروان او میلتن فریدمن اقتصاددان آمریکایی بود که با بنیان نهادن مکتب شیکاگو نظریه‌ی سیاست اقتصادی نئولیبرال را در فراگیرترین شکل خود جا انداخت.

او معتقد بود که آزادی فردی مبتنی بر بازار آزاد تنها راه رسیدن هم به آزادی و هم برابری است. دولت باید در حد یک مینی موم باقی بماند و نباید در روند اقتصاد دخالت کند.

بنا بر این، این ادعا که نئولیبرالیسم یک سیستم بدون ایدئولوژی است، به خصوص در متهم کردن گرایش‌های چپ به ایدئولوژیک بودن صحت ندارد.

نئولیبرالیسم تئوریسین‌ها و اتاق‌های فکری خود را دارد که طی چندین دهه نظام فکری خو را که هسته‌ی اصلی آن همانا تقدس بازار آزاد و رقابت اقتصادی باشد جا انداخته است.

سیاست اقتصادی نئولیبرال، ویژه‌گی‌ها و کارکردها

اما سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال به شکلی که امروزه تقریباً در تمامی جهان غالب شده چیست؟

۱- لیبرالیزه کردن بازار و تسهیل تجارت آزاد: لغو محدودیت‌های قانونی در حوزه‌ی سرمایه‌گذاری، پایین آوردن مالیات شرکت‌ها، حذف موانع رقابت آزاد، لغو گمرک و موانع تجارت و مبادله‌ی آزاد، ایجاد نهادهای بخش و یا کاملن مقررات زدایی شده مانند توافق‌نامه‌های تجاری مانند NAFTA، CETA، TTIP و غیره، اتحادیه‌های گمرکی، مناطق اقتصادی آزاد و اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه‌ی اروپا

۲- خصوصی کردن و کالایی کردن: خصوصی کردن در همه‌ی حوزه‌های زنده‌گی اقتصادی و اجتماعی مانند برق، تامین آب، ارتباطات و مخابرات، راه و ترابری، نهادهای آموزشی، خدمات بهداشتی، رادیو و تلویزیون و امنیت و ارتش و غیره

۳- کاهش و یا حذف خدمات و بیمه‌های اجتماعی از جمله خدمات بیمه بهداشت، معلولیت، نگهداری از سالمندان و ناتوانان و حقوق بازنشسته‌گی

۴- کالایی کردن نیروی کار و فشار به افراد برای هم‌خوان کردن خود با ساز و کار بازار، تبلیغ مسوولیت فردی و انعطاف‌پذیری

۵- مقررات زدایی از بازار کار مانند مصونیت در مقابل اخراج، کاهش و یا حذف حق بیکاری، جا انداختن کارهای فصلی، کم درآمد و متزلزل و قراردادهای کوتاه مدت و رواج کارهای نیمه وقت بدون بیمه‌های اجتماعی و بازنشسته‌گی

۶- تضعیف سیستماتیک اتحادیه‌های کاری و نماینده‌گان اصناف

۷- فشار نهادهای مالی و سیاسی برای صرفه جویی دولت در بودجه، مانند سیاست‌ها و تنبیه‌های صندوق بین‌المللی ارز، بانک جهانی پول و اتحادیه اروپا

۸- رشد و غلبه‌ی اقتصاد نامولد متکی به بازی‌های بازار بورس، شرط‌بندی و قمار مالی Speculation مانند سرمایه‌گذاری در هج فوندها و یا در یوآتها و بوندها و ماندهای آن که آثار و عواقب مخرب آن را در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ شاهد بودیم.

البته باید دانست که سیاست اقتصادی نئولیبرال یک استراتژی هم‌گن و یک‌دست محسوب نمی‌شود بلکه بیشتر با گرایش‌های اصلی آن قابل تشخیص است و پیش‌برد آن در هر اقتصاد ملی و یا حوزه‌ی اقتصادی با توجه به ساختار اقتصادی، میزان توسعه، میزان رشد خدمات و بیمه‌های اجتماعی، توازن نیروهای سیاسی و غیره متفاوت است.

سیاست اقتصادی نئولیبرال، یک تاریخ‌چه‌ی کوتاه

همان گونه که پیش‌تر هم اشاره شد پایه‌گذارهای اصلی سیاست اقتصادی نئولیبرال فریدریش آگوست فون هایک و میلتون فریدمن محسوب می‌شوند.

آغاز به اجرا گذاشتن اقتصاد نئولیبرال نه در اقتصادهای قوی سرمایه‌داری غرب بلکه در رژیم دیکتاتوری نظامی پینوشه بعد از سرنگونی خونین دولت سوسیالیستی آلنده در شیلی در سال ۱۹۷۳ به وقوع پیوست.

پینوشه اقتصاددانان معروف به Chicago Boys را که در مکتب اقتصادی میلتون فریدمن آموزش دیده بودند در منصب‌های کلیدی اقتصاد شیلی گماشت که اولین بار سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال را پیاده کردند.

بعد از رژیم پینوشه، در سال‌های هشتاد دولت ریگان در آمریکا و دولت تاجر در بریتانیا دست به پیاده کردن سیستم اقتصادی نئولیبرال زدند که به ریگانیسم و تاجرین هم معروف شد.

سال‌های ۹۰ میلادی با فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سال‌های پیشبرد سیاست‌های نئولیبرال شد. این فروپاشی همچنین شکست آرمان سوسیالیستی و ایده‌ی کمونیسم هم بود. یعنی پیروزی نه تنها سیاسی اقتصادی بلکه ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرال و تبلیغ آن به عنوان یک سیستم بی بدیل.

فرانسیس فوکویاما فیلسوف سیاسی در سال ۱۹۹۲ در کتاب خود «پایان تاریخ و آخرین انسان» پیروزی قطعی و نهایی سرمایه‌داری لیبرال را اعلام کرد. محتوای تئوری او این بود که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن، لیبرالیسم، دموکراسی بورژوازی و اقتصاد بازار خود را به عنوان تنها و آخرین سیستمی که قادر به بر آورده کردن احتیاجات انسان است به ثبوت رسانده است.

در همین سال‌ها بود که تحت عنوان سیاست Public Private Policy و یا سیاست مشارکت بخش عمومی و خصوصی در کشورهای غربی بسیاری از حوزه‌های خدمات دولتی به حوزه‌ی خصوصی واگذار شد.

به جز این از اوایل دهه‌ی هشتاد قرن بیستم میلادی سه جریان بزرگ به طور موازی در صحنه‌ی جهانی پدیدار شد:

اولی رفرم‌های اقتصادی در چین و لیبرالیزه کردن اقتصاد و تجارت بود که باعث رشد یک اقتصاد قدرتمند جهانی با ترکیبی از سرمایه‌داری دولتی و خصوصی گردید.

دومی فروپاشی اتحاد جمهوری‌های شوروی و خصوصی‌سازی مهار گسیخته‌ای بود که یک الیگارش مالی، اقتصادی و نظامی را در روسیه و اقمار آن بر سر قدرت آورد.

سومی رشد تکنولوژی و سرعت سرسام آور تکنیک‌های ارتباطی به خصوص اینترنت، رسانه‌ها و وسایل راه و ترابری بود.

در واقع آن چه که ما امروزه به عنوان گلوبالیزاسیون و یا جهانی شدن می‌شناسیم، سیستم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیک پیچیده‌ای است که بر اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال و ساز و کارهای آن مانند گردش آزاد سرمایه و کالا و نیروی کار و همچنین رقابت

آزاد استوار است.

نهادهای کنترل پول و سرمایه مانند Fed در آمریکا، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، بانک مرکزی اروپا و همین‌طور سازمان جهانی تجارت با سیاست‌گذاری‌های پولی و تجاری تبدیل به بزرگ‌ترین ابزار مهندسی اجتماعی و به تبع آن تعیین سیاست‌گذاری دولت‌ها شده‌اند.

دولت‌های منتخب در دموکراسی‌های سرمایه‌داری امروزی با مکانیزم‌های جا افتاده‌ی لابی‌گری و نفوذ سیاسی در یک کمرست اقتصادی تنگ قرار داده شده‌اند که مجبور به خصوصی‌سازی، مقررات زدایی، تحمیل برنامه‌های صرفه‌جویی اقتصادی و سایر سیاست‌های نئولیبرال به اسم رفرم اقتصادی هستند.

رشد هیولای تسلیحات نظامی در بطن اقتصاد نئولیبرال و جنگ‌های پی در پی و کشتار و ویران‌گری در جهان موضوع سمینار قبلی بود که من به آن نمی‌پردازم.

هم‌چنین تخریب بی‌رویه‌ی محیط زیست و فروشکستن اکوسیستم مبتنی بر رشد اقتصادی مداوم و رقابت اقتصادی موضوع

جداگانه و مفصل دیگری است.

انباشت ثروت انبوه در دست عده‌ای کوچک، سودبری یک قشر متوسط مرفه در مقابل بی‌کاری، رواج کارهای موقتی و بدون تامین اجتماعی، کم‌بود مسکن و خیابان‌های خرابی، فقر و به ویژه فقر کودکان و سالمندان و زنان و اقلیت‌ها و سایر نابسامانی‌ها در کشورهای پیشرفته از یک سو، جنگ، ویرانی، کار ارزان برده‌وار بدون ایمنی و فقر و اعتیاد و فرار و مهاجرت در کشورهای دیگر جهان از سوی دیگر دستاوردهای این سیاست‌های ویران‌گر هستند.

اتحادیه‌ی اروپا، یک پروژه‌ی صلح و یا یک پروژه‌ی نئولیبرال؟

فرانتس ورنیتسکی صدر اعظم اتریش از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ که خود شاهد و اکتور شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپا بود امروزه اقرار می‌کند که «اتحادیه‌ی اروپا یک پروژه‌ی نئولیبرال است، اروپای کنسرن‌ها». لیزا میتن در این فعال جنبش ATTAC در اتریش می‌گوید: «اتحادیه‌ی اروپا در یک کمرست از قراردادهای نئولیبرال گیر کرده است که به طور سیستماتیک منافع شرکت‌های چند ملیتی بزرگ را به ضرر استانداردهای رفاه اجتماعی و حقوق بشر و محیط زیست پیش می‌برد. یک رفرم

اجتماعی، زیست محیطی در چهارچوب اتحادیه‌ی اروپا امکان پذیر نیست. برای خروج از این بن بست یک بسیج نافرمانی استراتژیک برای به کرسی نشاندن منافع مردمی در مقابله با قوانین اروپا اجتناب ناپذیر است».

اما در بحث عمومی نئولیبرالیسم چرا من به طور مشخص به اتحادیه‌ی اروپا می پردازم.

دلیل آن این است که تا قبل از تشکیل این اتحادیه، نئولیبرالیسم تنها در اقتصادهای ملی و یا در سطح بین‌المللی به صورت اتحادیه‌های گمرکی، موافقت‌نامه های تجارت آزاد و امثال آن پیش برده می‌شد.

اتحادیه‌ی اروپا اما بزرگ‌ترین پروژه‌ی مهندسی شده‌ی اقتصادی اجتماعی نئولیبرال در تاریخ و در نوع خود بی نظیر است. هر چند از طرف سیاست رسمی و رسانه‌های هم‌ساز و هدایت شده این باور در اذهان عمومی جا انداخته شده است که اروپای مشترک یک پروژه‌ی صلح و هدف آن حفظ ارزشهای مشترک دمکراتیک است، روند شکل‌گیری این اتحادیه و ارزش مشترک از ابتدا تا به امروز روندی اقتصادی و در جهت تسهیل سرمایه‌داری و سرمایه‌داری نئولیبرال بوده است و به علت حضور کم‌رنگ ارگان‌های تأثیرگذار مردمی، به یک ساختار بوروکراتیک و غیر شفاف و ضد دموکراتیک و فسادپذیر تبدیل شده است.

تمامی معاهده‌هایی که منجر به شکل‌گیری اتحادیه‌ی اروپا و ارزش مشترک شده از معاهده‌ی پاریس در سال ۱۹۵۱ و معاهده‌ی رم در سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۷ تا به امروز همه اقتصادی بوده است.

مهم‌ترین قرارداد اتحادیه با آشکارترین خطوط گرایش نئولیبرال اما قرارداد ماستریش است که در سال ۱۹۹۳ به اجرا گذاشته شد. هسته‌ی اصلی این قرارداد ایجاد بازار آزاد مشترک، ارزش مشترک، تردد آزاد و تصویب معیارهای عضویت کشورها در ارزش مشترک و مقررات محدود کننده برای بودجه‌ی دولتی کشورهای عضو است که به Stability Pact معروف شد.

قراردادهای بعدی یعنی قرارداد آمستردام، نیس و لیسابون اندام‌های مختلف اتحادیه مانند پارلمان اروپا و یک نظام بوروکراتیک عظیم را سازمان داد.

سیستم قانون‌گذاری در این دم و دست‌گاه که بیش از پنجاه هزار کارمند و بوروکرات دارد بسیار پیچیده و غیر شفاف است و با حضور

کمرنگ نماینده‌های مردم و با زیر پا گذاشتن اساسی‌ترین اصل دموکراسی پیش برده می‌شود.

در حالی که این دم و دست‌گاه عظیم مردم را با استانداردهای مضحک راستی خیار و خمیده‌گی موز و گردی سیب و اندازه‌ی آب سیفون توالی و وات جارو برقی و غیره مشغول می‌کند، با زیرکی بزرگ‌ترین پروژه‌های اقتصاد نئولیبرال و منافع شرکت‌های بزرگ چند ملیتی را پیش می‌برد.

بیشترین قراردادهای اروپا در سال‌هایی به امضا رسید که در بیشتر کشورهای عضو دولت‌هایی با گرایش نئولیبرال بر سر کار بودند. اما در پس صحنه‌ی سیاسی اتاق فکرها و جریان‌ها و لابی‌های قدرتمند بودند که سیاست اقتصادی اروپا را رقم زدند.

بزرگ‌ترین سازمانی که منافع صنایع بزرگ را از ابتدا تا کنون به اتحادیه‌ی اروپا دیکته کرده اس میزگرد اروپایی ERT است.

این سازمان و یا کلپ یک لابی بزرگ صنایع و شرکت‌های چند ملیتی عظیم متشکل از ۵۵ نفر از روسای بزرگترین شرکت‌ها و موسسات چند ملیتی اروپاست.

هدف این لابی پر قدرت که بیشترین نفوذ را در کمیسیون اروپا، پارلمان اروپا، کمیسارها و پرزیدنت کمیسیون اروپا دارد از ابتدای شکل‌گیری تا کنون جا انداختن استراتژی‌های طولانی مدت به نفع صنایع و سرمایه مالی بوده است.

پروژه‌ی عظیم TEN Trans European Network شامل پروژه‌های اروتونل، Scanlink و کوریدور پیرنه با سرمایه‌گذاری بیش از پانصد میلیارد یورو کلمه به کلمه از طرف این لابی به اسم Reshaping Europe یعنی باز دیسی اروپا به کمیسیون اروپا دیکته شد.

بروکسل بعد از واشنگتن جایی است که بزرگ‌ترین لابی‌گری شرکت‌های بزرگ اعمال می‌شود. بین ده تا بیست هزار لابی در بروکسل وجود دارد که خطوط اصلی سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا را با اعمال نفوذ و رشوه‌دهی پیش می‌برند.

در واقع وعده‌ی این که اروپای مشترک موجب رفاه عمومی مردم کشورهای عضو اتحادیه خواهد شد به وقوع نپیوست بلکه به نفع شرکت‌های چند ملیتی و صنایع مالی شد که از یک قدرت اقتصادی به یک قدرت سیاسی و یک دم و دست‌گاه بوروکراتیک عظیم تبدیل شده است که منافع یک الیت

خوب سازمان‌دهی شده را پیش می‌برد.

بحران احزاب جا افتاده و رشد جریان‌های دست راستی

اعمال سیاست‌های نئولیبرال همراه با رشد روزافزون تکنولوژی تغییرات بنیادی در ساختار اقتصادی اجتماعی کشورهای عضو اتحادیه اروپا به وجود آورده است.

با تحلیل رفتن صنایع ذغال سنگ و فولاد، افزایش درجهی اتوماسیون در صنایع تولیدی و رشد تکنیک اطلاعاتی، و نیز انتقال تولید کالای متکی به کار یدی به کشورهای آسیایی با کار ارزان مانند صنعت لباس و الکترونیک و کالاهای مصرفی و نیز خدمات، بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر و مزدبگیر در اروپا یا به خیل بی‌کاران و شاغلان کارهای بی ثبات پیوسته و یا در معرض سقوط به بی‌کاری و خطر از دست دادن موقعیت اجتماعی خود قرار دارد.

سال‌ها است که قوانین سرسخت صرفه‌جویی اقتصادی با مکانیزم‌های تهدید و اجبار از بالا به کشورهای عضو تحمیل می‌شود، آن چه که مدام به عنوان رفرم اقتصادی به خورد مردم داده می‌شود وضعیت اقتصادی و اجتماعی انسان‌ها را بیش از پیش متزلزل و شکننده کرده است. در واقع بسیاری از مردم رده‌های زیر دست اقتصادی و طبقه‌ی متوسط به حق احساس می‌کنند که دست‌هایی نامرئی فرای سیاست‌های داخلی سرنوشت اقتصادی و اجتماعی آن‌ه‌ را رقم می‌زنند.

احزاب جا افتاده که خود در طراحی و مهندسی اتحادیه‌ی اروپا و ارز مشترک سهم بودند و سیاست‌های اقتصادی اتحادیه‌ی اروپا را در سطح ملی پیاده می‌کنند، بیش از پیش مشروعیت خود را در میان مردم ناراضی از دست می‌دهند، در این میان احزاب سوسیال دموکرات وضع اسفبارتری دارند. این حزب‌ها بیش از احزاب محافظه‌کار که گوشه‌ی چشمی به هویت ملی دارند با اجرای سیاست‌های نئولیبرال پایه‌های مردمی خود را از دست داده‌اند. نمونه‌ی آن حزب سوسیال دموکرات آلمان است که با پیاده کردن آگندای ۲۰۱۰ یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های سیاست نئولیبرال در اروپا را به اجرا درآورد.

این احزاب قدرت‌مند بعد از جنگ جهانی دوم با رهبران محبوبی مانند ویلی برانت و اولاف پالمه در تمامی کشورهای اروپایی رو به افول‌اند و در فرانسه و ایرلند کاملن به حاشیه رانده شده‌اند.

در این خلأ سیاسی نیروهای دست راستی با موضع‌گیری ضد اتحادیه‌ی

اروپا و با تکیه روی مساله هویت ملی و دامن زدن به احساسات ضد مهاجر و ضد خارجی تبدیل به قوی‌ترین محمل بروز نارضایتی از سیاست‌های نئولیبرال اتحادیه‌ی اروپا شده‌اند.

بیشتر جریان‌های دست راستی در اروپای مرکزی و شمالی در مخالفت با اتحادیه‌ی اروپا شکل گرفتند و یا آن را به اصول سیاست خود تبدیل کردند، از این جمله هستند فرونت ناسیونال در فرانسه، اف پ او در اتریش، لگا نورد در ایتالیا، آ اف د در آلمان، یوکیپ در بریتانیا و غیره.

رشد اسلام سیاسی و عملیات تروریستی گروه‌های اسلامی افراطی و ورود میلیونی آواره‌گان و مهاجران به اروپا که اکثریت منشا مسلمان دارند دلیل پیدایش جریان‌های دست راستی نیست بلکه تنها نوک تیز حمله‌ی آنها را به سوی خارجی‌ها و مهاجران و به خصوص ضدیت با اسلام و مسلمانان متوجه کرده است.

با تبلور نارضایتی از سیاست‌های اتحادیه‌ی اروپا احزاب دست راستی به جزیی الزامی و مکمل صحنه‌ی احزاب داخلی کشورهای عضو تبدیل شده‌اند که توپ ضدیت با اتحادیه‌ی اروپا به زمین آنها پرتاب شده است.

این احزاب بخش‌های قابل توجهی از آرای احزاب سنتی را به خود اختصاص می‌دهند و یا حتا آنها را از صحنه‌ی سیاسی بیرون می‌رانند مانند اتریش و فرانسه و آلمان.

اما از طرف دیگر با نشان دادن موضوع‌های انحرافی در سیاست روزانه خدمت شایانی به این احزاب می‌کنند.

نقش آدم بد‌ها به آنها واگذار می‌شود تا احزاب دیگر به عنوان جریان‌های معقول و خوب دموکرات اروپایی با لباس پاک و متبرک سیاسی ظاهر شوند.

محافظه کارها در شعارهای دست راستی با آنها به رقابت می‌پردازند و لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌ها و سبزها برای مبارزه با آنها اروپای هر چه بیشتر را تجویز می‌کنند. و در پشت این صحنه‌ی تأثر روحی، سیاست‌های تعمیق و گسترش سرمایه‌داری لیبرال مانند هم‌کاری نظامی مشترک، بودجه‌ی مشترک اتحادیه‌ی اروپا و تصمیم‌های ریز و درشت در خلاف جهت منافع مردم و در حفظ منافع سرمایه‌ی بزرگ دور از جنجال به تصویب و اجرا درمی‌آید.

پس از گذشت چند دهه از تحقق اتحادیه‌ی اروپا و ارز مشترک، امروزه اتحادیه‌ی اروپا با عمیق‌ترین بحران‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و از دست دادن مشروعیت روبه‌رو است و این چهل تکه که به اسم پروژه صلح و دوستی اروپا با سریش قراردادهای پی در پی به هم چسبانده شده در حال گسستن است.

این وضعیت بعد از بحران مالی سال ۲۰۰۸ که میلیاردهای کلان از بودجه دولت‌ها را به سمت بانک‌ها جاری کرد حدت و شدت یافته است. درام بحران مالی یونان، خروج پر سر و صدای بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا، بر سر کار آمدن دولت‌های دست راستی و ناسیونالیستی و بی‌گانه ستیز در لهستان و مجارستان، ورود احزاب دست راستی به پارلمان تقریبی در تمام کشورهای عضو اتحادیه نشان‌گر این بحران هستند.

اما این نارضایتی‌ها اکنون از چهارچوب احزاب و پارلمان‌ها نیز بیرن آمده و به یک نیروی انفجاری خشم و اعتراض عمومی تبدیل شده است.

تظاهرات اعتراضی به گردهمایی بیست کشور در هامبورگ، و یا تظاهرات همه‌گیر جلیقه زردها در فرانسه که با چندین کشته و زخمی شدن و دست‌گیری هزاران نفر شکل یک جنگ داخلی را به خود گرفت، آغاز اشکال دیگری از مبارزه است که به طور مستقیم و رودرو سیاست ویران کننده‌ی نئولیبرال را به چالش می‌کشد.

اما در حالی که الیت سرمایه‌داری نئولیبرال در پس پرده بهترین و قوی‌ترین تشکیلات و روابط و زد و بند و بگیر و بستان با سیاست را دارند، مردم به ستوه آمده که بیشترین بار فشار اقتصادی و سقوط اجتماعی را تجربه می‌کنند هنوز سازمان‌دهی منسجمی برای یک مبارزه‌ی طولانی مدت ندارند.

در غیاب سازمان‌دهی‌های کارآمد، خشم و شورش مردم به صورت تظاهرات خیابانی و بدون هیچ رهبری به سرخورده‌گی و یا عقب نشینی‌های موضعی دولت‌ها می‌انجامد.

نئولیبرالیسم در تمامی جلوه‌های خود چون غولی که از کوزه بیرون آمده، پروسه‌ی غیرقابل بازگشتی است که زنده‌گی میلیاردها انسان را در همه‌ی حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از بیخ و بن دگرگون کرده است.

استقرار سیاست نئولیبرال نه تنها پایان تاریخ نبود، بلکه با

هژمونی یک الیت اقتصادی، مالی، نظامی پر قدرت و با نابودی و ویرانی هستی انبوهی از انسان‌ها و با تخریب فاجعه‌آمیز محیط زیست آغاز دوره‌ی جدیدی در تاریخ بشر است که به راستی پایان آن معلوم نیست.

جمع‌بندی گروه کاری نئولیبرالیسم و رشد جریان‌های دست راستی

مehوش صالحی

موضوع‌هایی که در این گروه مورد بحث قرار گرفتند به جز توضیحات تفهیمی کوچک عبارت بودند از:

نقش نئولیبرالیسم بر روی زنده‌گی زنان در کشورهای پیشرفته و جهان سوم و موقعیت آن‌ها از جنبه‌های مثبت و منفی آلترناتیوهای مقابله با سیاست‌های نئولیبرال و نقش زنان

موقعیت ان جی اوها در سیستم‌های نئولیبرال و کالایی شدن

تأثیر گرایش به دولت کوچک در کم‌رنگ شدن دموکراسی و نقش مردم در سیاست

تخریب فزاینده محیط زیست در این سیستم اقتصادی

نفوذ شرکت‌های تسلیحاتی و ارتش در حوزه‌ی تحقیقات دانشگاهی

توضیح کمی بیشتر ارگان‌های اتحادیه‌ی اروپا و سیستم تصمیم‌گیری در آن‌ها

خلاصه‌ی بحث‌ها

ایجاد بازار کار در کشورهای جهان سوم بر اثر جهانی شدن موجب بالا رفتن استاندارد زنده‌گی زنان نشده است، زنان کارگر باید در این کشورها هنوز برای ایمنی کار و ابتدایی‌ترین حقوق خود بجنگند به طور نمونه زنان بنگلادش

در کشورهای پیشرفته زنان دارای تخصص و تحصیلات عالی شرایط مساعدتری برای زنده‌گی دارند، در مقابل زنانی که در شغل‌های کم تخصص و کم درآمد و یا در حوزه‌ی خدمات رسانی کار می‌کنند روز به روز در موقعیت شکننده‌تر و در معرض فقر بیشتری قرار می‌گیرند.

سیاست‌های نئولیبرال فقر را زنانه‌تر کرده است و سقوط اجتماعی و بی‌خانمانی و خیابان‌خوابی در شهرهای بزرگ همین کشورهای ثروتمند غربی زنان و کودکان را در معرض آسیب‌های گوناگون قرار داده است.

به طور کلی گرایش نئولیبرال درجه‌ی استثمار را در تمامی کشورها بالا برده است.

به جز آن خصوصی‌سازی به همه‌ی حوزه‌های زنده‌گی کشیده شده است و حتی بخشی از آن‌جی‌اوها در مقابل جنبش‌های اصیل و خودجوش زنان به شکل خصوصی سازمان‌دهی می‌شود.

به جز آن سیاست تولید انبوه و مصرفی کردن در تمام جهان موجب غارت بی‌رویه‌ی منابع طبیعی و نابودی حیوانات و به خصوص حشره‌ها شده است که نقش آن‌ها در نگهداری اکوسیستم و در گرده افشانی در کشاورزی و تولید غذا حیاتی است.

به طور کل جمع بر این باور بود که ما راه حل فوری و آلترناتیو قطعی و آماده‌ای در مقابله با سیاست‌های تهاجمی نئولیبرال نداریم و راه‌کارهای زنان در مقابله با این سیاست‌ها، تکیه بر عاملیت زنان در همه‌ی حوزه‌ها و گره زدن مبارزه‌ی زنان با مبارزه برای عدالت اجتماعی است.

در مقابل این سوال که در صورت سرنگونی این نظام ما چه آلترناتیوی در مقابل آن داریم و آیا خطر این نیست که سیستم بدتری جای‌گزین آن شود نظر اکثریت گروه کاری این بود که ما در این شرایط نمی‌توانیم هدف نهایی و نوع سیستم جای‌گزین آن را تعیین کنیم ولی می‌توانیم روی جهت مبارزه به طور کلی و مبارزه‌ی زنان در راستای رفاه زنده‌گی انسان‌ها و جلوگیری از جنگ و نابسامانی و به ویژه تخریب محیط زیست تاثیرگذار باشیم.

برگرفته از نشریه زنان : گاه‌نامه شماره 93 مارس 2019